



تأثیر ویژگی‌های روانی انسان در شکل‌گیری باور از منظر قرآن کریم با تأکید بر «خودبرتربینی»

سید محسن میری (حسینی)*

چکیده: معرفت و به طور خاص باور و اعتقاد آدمی، یکی از مهم‌ترین ارکان در تعیین هویت انسان و شکل‌گیری فرد و اجتماع است که از دیرباز مورد توجه و پژوهش‌های فراوانی از منظرها و نیز از جهات مختلف بوده است. به حتم باورهای انسانی همانند سایر پدیده‌های دیگر، همان‌گونه که در برخی از امور تأثیرگذار است، از عوامل و علل معرفتی و غیر معرفتی نیز اثر می‌پذیرد. قرآن کریم، این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری معرفت را با همه ابعاد آن مورد توجه قرار داده و ضمن بیان فرایندها و روندهای این تعامل، هنجارها و بایسته‌های این تعامل را برای دستیابی انسان به سعادت و کمال بیان فرموده است. این مقاله ضمن بیان نکاتی مقدماتی، برخی عوامل تأثیرگذار بر باور از دیدگاه قرآن کریم را - با تأکید بر مورد «تکبر» برمی‌رسد. اهمیت از این دست از مباحث، از آنرو است که یکی از راه‌های اسلامی سازی علوم، طراحی نظریه‌های سامان‌مند و جامع درباره هنجارهای باور بر اساس قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت  است.

کلیدواژه‌ها: معرفت، باور، خودبرتربینی (تکبر)، عوامل غیر معرفتی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

معرفت و نیز باور به عنوان یکی از عناصر مقوم آن، از اموری است که بدون موضوع و متعلق، تحقق و تعیین نمی‌یابند و بدون ارتباط با آن شکل نمی‌گیرند. بنابراین سؤال از موضوع معرفت یا سؤال از معرفت به چه چیز و چه کس، ضمن این که کاوشی است در مورد موضوع معرفت، سؤال از علت و سبب تحقق و تعیین خود معرفت نیز هست؛ چرا که اگر موضوعی در کار نباشد، اساساً معرفتی و باوری شکل نمی‌گیرد. حال اگر باور به لحاظ موضوع آن مورد توجه قرار گیرد، می‌توان گفت باور انسان به چهار امر تعلق می‌گیرد: خود، جامعه، سایر مخلوقات (اعم از طبیعت و غیر آن) و خداوند متعال.

با توجه به این که باورها و اعتقادات آدمی، یکی از مهم‌ترین ارکان در تعیین هویت انسان و شکل‌گیری فرد و اجتماع است و از دیرباز مورد توجه و پژوهش‌های فراوانی از منظرهای گوناگون بوده است طبعاً این حقیقت که باورهای انسانی تا چه اندازه در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان، محیط پیرامونی و نیز تعاملش با خداوند، تأثیرگذار است، مهم و قابل تأمل می‌نماید. اگرچه به موازات این بحث، این موضوع که باور نیز به نوبه خود، همانند سایر پدیده‌های دیگر در خلأ پدید نیامده و متأثر از عوامل و علل وجودی است، به همان اندازه باید در جای خود مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

البته در بررسی علل تأثیرگذار بر باور، باید به این نکته توجه داشت که انسان موجودی تک‌ساحتی نیست که فقط از قوه شناخت برخوردار باشد و در مواجهه با واقعیت تنها از این قوه بهره گیرد؛ بلکه افزون بر این، ساحت‌های دیگری، همچون ساحت عاطفی، احساسی و ارادی نیز دارد که هم در شناخت و هم باور انسان به امور تأثیرمی‌گذارند. همچنین عناصر دیگری، بیرون از وجود انسان، همچون شرایط فیزیکی و بیرونی (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۷؛ ج ۵، ص ۱۷۱ - ۱۷۳) نیز دست به کار می‌شوند تا دانسته‌های تازه‌وارد را دریابند و آن را از رنگ و بو و ویژگی‌های خود متأثر کرده، در سرزمین ذهن شخص، بومی کنند.^۱ نتیجه این که برای بررسی جامع نسبت به شکل‌گیری باور، تنها

۱. این که آیا این تأثیر تا چه اندازه است و آیا به گونه‌ای خواهد بود که نقش عوامل معرفتی به کلی نادیده



پرداختن به مباحث محتوایی، قوانین منطق صوری و نحوه استنتاجات و استدلال‌ها کفایت نمی‌کند، بلکه باید به ابعاد پیش‌گفته نیز پرداخت.

حال اگر بخواهیم به اجمال و سر بسته، برخی از این عوامل تأثیرگذار را بررسی کنیم، شاید فهرست اجمالی ذیل بتواند این هدف را برآورده کند:^۱

عواطف و احساسات انسانی، با لحاظ تفاوت آن در زن و مرد و هر کدام در سنین مختلف، از کودکی تا بزرگسالی و پیری، و تفاوت آن در افراد شهری و روستایی، در افراد دارای مشاغل فیزیکی سخت و دشوار یا نرم و فرهنگی تا مشاغل هم‌چون نظامی‌گری، قضاوت، باغبانی و چوپانی؛ وضعیت اقتصادی؛ توهمات و وسوسه‌ها؛ یکدندگی و لجاجت ناشی از خلق و خوی و یا غیر آن؛ روحیه تقلید و تبعیت از سنت گذشتگان و نیز زندگان؛ آداب و رسوم نهادینه در جامعه؛ الگوها و چارچوب‌های فرهنگی حاکم بر روح ناخودآگاه زمانه؛ طهارت روح و یا آلودگی آن به گناه؛ حب و بغض‌ها؛ خودخواهی‌ها یا دیگرخواهی؛ اهداف از قبل تعیین شده؛ بیم‌ها و امیدها؛ خواسته‌ها و امیال؛ عقده‌های فروخورده در کودکی؛ موقعیت‌های اخلاقی و روانی، هم‌چون حسادت، غرور، جاه‌طلبی، شهوت، و در نقطه مقابل آن ویژگی‌های خوب اخلاقی و روانی؛ نحوه مواجهه فاعل شناسایی در هنگام معرفت به موضوع؛ خطای حواس؛ اشتباهات سیستماتیک فاعل شناسایی به دلیل نقص عضو یا بیماری جسمی یا روانی؛ تخیلات و تداعی معانی‌های بی‌منطق؛ حالت‌های خاص روانی و جسمی، هم‌چون درد جسمی و سرحالی یا بی‌حالی و افسردگی؛ گرسنگی یا سیری؛ توجه تام به موضوع و یا اجمالی؛ توانایی حافظه در یادآوری اطلاعات به هنگام مواجهه با موضوع و... (برای تفصیل برخی از این موارد ر.ک:

گرفته شود و در نتیجه امید به معرفت مطابق با واقع از دست برود یا نه، موضوعی است که باید در بحث «امکان معرفت» در معرفت‌شناسی فلسفی بدان پرداخت و پاسخ این است که مطمئناً امکان معرفت حقیقی از دست نمی‌رود و معیار تشخیص درستی و نادرستی معرفت، بدون آنکه تحت تأثیر آن عوامل قرار گیرد، در انسان وجود خواهد داشت. اما اینکه محدوده این شناخت تا چه حد است، موضوعی است که در آنجا مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. این موارد مطمئناً نه جامع و مانع‌اند و نه از آفت تداخل و تکرار مصون‌اند؛ بلکه صرفاً سیاهه‌ای است برای آمادگی ورود در بحث.

معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۲۶۱-۲۷۷؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵ و ج ۶؛ تأثیر گناه بر معرفت در فصلنامه مفید، شماره ۳۰، ۱۳۸۷)

در خصوص بررسی تعامل میان باور و امور پیش‌گفته، بحث را در دو جهت می‌توان پی گرفت:

الف. باورها چگونه و تحت تأثیر چه عواملی پدید می‌آیند، تغییر می‌یابند، تعمیق یا تضعیف می‌شوند و نیز این که باورها چگونه و تا چه حد بر غیر خود تأثیر می‌گذارند؟ در این بحث روندها و فرآیندهای این تعامل - آن‌گونه که در عالم واقع اتفاق افتاده و یا می‌افتد - تبیین و توصیف می‌شود.

ب. هنجارها و ارزش‌های مربوط به این تعامل چیست؟ مطمئناً تبیین فوق بدین معنا نیست که هر چه در این روند اتفاق می‌افتد، مطلوب و معقول است؛ زیرا در این تعامل‌ها اراده انسان و نیز برخی از محدودیت‌ها نیز تأثیرگذار است و مطلوبیت یا عدم مطلوبیت این تعامل بستگی دارد به محدودیت‌ها و نیز نوع انتخاب و اراده انسان. بسیاری از باورها به دلیل تأثیرپذیری از یک‌سونگری، رسوبات تقلیدی، مطالب مغالطه‌آمیز، خودخواهی‌های عامل انسانی، جهالت‌های ناخواسته و... بهره‌ای از معقولیت و صدق ندارند و غیرموجهند. بنابراین باید بررسی کرد که تعامل میان باور و سایر امور، باید چگونه باشد و چه بایدها و نبایدهایی در دستیابی به باورهای معقول، موجه و صادق وجود دارد.

این هنجارها البته در کتب آسمانی، آثار حکمای باستانی و متأخر و نیز نوشته‌های دانشمندان علم اخلاق و روان‌شناسی و... مورد توجه بوده است؛ ولی به تازگی به عنوان موضوعی ویژه و میان‌رشته‌ای نیز مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است، و دانش‌هایی همچون معرفت‌شناسی، روان‌شناسی، اخلاق، فلسفه نفس (فلسفه ذهن) و جامعه‌شناسی به میدان آمده‌اند. در این میان قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین راهنما جهت هدایت بشر به سوی کمال و سعادت، این تعامل را با همه ابعاد آن مورد توجه قرار داده و ضمن بیان فرایندها و روندهای این تعامل، هنجارها و بایسته‌های این تعامل را برای دستیابی انسان به سعادت و کمال، بیان فرموده است. به حتم دستیابی به این دیدگاه و الگو به عنوان مقدمه ای برای تحقق عملی آن، کاری بس مهم و اساسی در روند پیشرفت مادی و معنوی بشر و گامی به سوی جهانی بهتر و همسو با جامعه آرمانی و موعود خواهد بود. آنچه در ادامه این نوشتار می‌آید، بررسی مفهوم باور و نیز بررسی تکبر به عنوان عاملی تأثیرگذار بر باور از منظر قرآن

کریم و سرانجام بیان برخی بایسته‌های قرآنی در این عرصه است.

مفهوم‌شناسی باور از منظر سنت عقلی - اسلامی

در سنت عقلی اسلامی، باور عبارت از یک حالت روانی خاصی است که به لحاظ روانی به شخص در مورد چیزی اطمینان می‌دهد؛ مثلاً اطمینان می‌دهد که فلان گزاره درست است و یا فلان موضوع از فلان ویژگی برخوردار است. انسان به لحاظ روانی در مواجهه با گزاره‌ها و موضوعات، مواضع مختلفی را پیش می‌گیرد؛ بدین ترتیب:

۱. **یقین.** گاه انسان در مواجهه با آن موضوع یا گزاره‌ای، به هر دلیلی - اعم از منطقی یا غیر آن - به یقین می‌رسد؛ به گونه‌ای که گویی این مطلب همچون روز برای او روشن است و هیچ احتمال خلافی نمی‌دهد. این حالت روانی را اصطلاحاً جزم می‌نامند. در معرفت‌شناسی اسلامی از این ویژگی دست‌کم دو جا یاد شده است: یکی در یقین بالمعنی الاخص (تطابق جزم و باور قطعی با واقعیت) و دیگری در جهل مرکب؛ یعنی هنگامی که این یقین و جزم با واقع تطابق ندارد، و فاعل شناسایی، هم از واقعیت بی‌خبر است و هم از جهل خود. (المنطقیات، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ برهان شفا، ۱۴۰۴ ص ۵۱؛ اساس الاقتباس، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ شرح منظومه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ریحی مختوم در شرح حکمت متعالیه، بخش دوم از ج ۱، ص ۴۱؛ شرح برهان شفا، ص ۴۱-۴۳ و نیز ص ۵۱-۵۲)

۲. **ظن.** در این حالت، اگرچه ما نسبت به موضوع یا گزاره‌ای، به قطعیت و باور یقینی نرسیده‌ایم، گمان قابل توجهی به درستی آن داریم. در ظن، احتمال خلاف گزاره مورد باور را می‌دهیم، ولی درجه این احتمال به هیچ روی با اولی برابری نمی‌کند. به عبارت دیگر، ظن، حالتی است که در آن درجه احتمال بالاتر از ۵۰٪ و پایین‌تر از ۱۰۰٪ است. در این وضعیت، در عین این که به درجه‌ای از باور به محتوای آن گزاره و صدق آن رسیده‌ایم، اما با درجه‌ای ضعیف‌تر احتمال کذب نیز می‌دهیم. (برهان شفا، ۱۴۰۴ ص ۵۱؛ اساس الاقتباس، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ شرح منظومه، ج ۱، ص ۳۹۹)

۳. **شک.** شک وضعیت روانی‌ای است که در آن، انسان به همان اندازه که احتمال درستی یک چیز را می‌دهد، نادرست بودن آن را نیز محتمل می‌داند و ترجیحی بین دو طرف نیست. در چنین حالت و وضعیتی، انسان اعتقادی به هیچ‌یک از دو طرف سلب و ایجاب ندارد. بنابراین مسئله باور نیز متفی است. (شرح الاشارات و التنبیها، ج ۱، ص ۱۲)

۴. وهم. احتمال کمتر از ۰.۵۰٪ است و در مقابل ظن قرار دارد. (المنطق فیروزآبادی، ص ۹)
آنچه ما از باور در این مقاله مراد کرده‌ایم، تنها شامل نوع اول و نیز بسیاری از موارد نوع دوم می‌شود؛ نه شک و وهم را.^۱

تعریف باور از منظر فلسفه غرب

در فلسفه غرب نیز دست کم از زمان سقراط، بحث و بررسی در خصوص باور و رابطه آن با معرفت مورد توجه اندیشمندان قرار داشته است. افلاطون در محاوره ثئاتوس (201c-202d) تعریفی از معرفت گزاره‌ای ارائه می‌دهد که از آن زمان تا دوره معاصر در غرب به عنوان تعریف معیار از معرفت شناخته شده است. (Moser, 1993, p.509) این تعریف، دارای سه مؤلفه اساسی است: توجیه (Justification)؛ صدق (Truth)؛ باور (Belief). بدین ترتیب عنصر باور به عنوان یکی از سه مؤلفه اساسی معرفت مطرح می‌شود و معنای آن، این است که مادامی که باور فاعل شناسایی به یک گزاره تعلق نگیرد، معرفت نیز شکل نخواهد گرفت (Schwitzgebel, 2010 معرفت شناسی، ص ۹۲-۹۶) و مراد از باور در اینجا نیز همچنان ویژگی روانی فاعل شناسایی است. با قطع نظر از این که این تعریف را بپذیریم یا نه، باور به عنوان ویژگی روانی فاعل شناسایی در کنار صدق و توجیه قرار گرفته است. در فلسفه غرب باور صرفاً یقین و ظن را در بر می‌گیرد و همچون فلسفه اسلامی شامل شک و وهم نمی‌شود.

باور از منظر قرآن کریم

با توجه به این که بحث ما در واقع نوعی پرسش از قرآن کریم درباره عوامل شکل‌دهنده به باورها است و باور به معنای پیش‌گفته مفهومی است که فیلسوفان آن را تعریف کرده‌اند، شاید تلاش فراوان برای یافتن واژه یا واژه‌هایی که با باور معادل مفهومی باشند، به نوعی تکلف و یا تحمیل معنا بر قرآن کریم باشد. بنابراین بهتر است برای بررسی و پاسخ به سؤال اصلی مقاله، بحث را این‌گونه پیش ببریم که قرآن کریم در چه مواردی چنین مفهومی را مورد نظر داشته و عوامل تأثیرگذار بر آن، چه چیزهایی است. این نوع پیگیری، افزون بر

۱. این که رابطه این باور با تصدیق چیست و این که آیا متعلق باور صرفاً گزاره‌ها هستند و یا موضوعات را نیز شامل می‌شوند و برخی مباحث دیگر، نکته‌هایی مهم است؛ ولی به دلیل عدم ارتباط با بحث حاضر به آنها نمی‌پردازیم.

پیشگیری از آسیب فوق، موجب می‌شود که عموم واژه‌های قرآنی که به گونه‌ای با عنصر باور مرتبطاند (مانند ظن، علم، یقین، ایمان، کفر، جحد و اطمینان) مورد توجه قرار گیرند و نیز مواردی که در آنها واژه‌هایی از این دست ذکر نشده است، ولی دلالت مفهومی آیه به گونه‌ای است که به بحث مربوط می‌شود نیز مورد توجه قرار گیرد.^۱

بنابراین مراد از باور در این بحث، عبارت از اعتقاد قلبی و روانی قطعی و یا نزدیک به قطعی، نسبت به متصف بودن یا نبودن موضوعی به ویژگی خاصی است؛ به گونه‌ای که بتوان مثلاً گزارهٔ نمادین «الف ب است» را به این شکل بیان کرد: «من باور دارم که الف ب است.»

بدین ترتیب گزاره‌هایی همچون «من باور دارم که این کتاب روبروی من است»، «من باور دارم که خدا وجود دارد»، «من باور دارم که توانایی این کار را دارم»، «من باور دارم که جهان هدف دارد»، «من باور دارم که فلانی با زبان فارسی آشنا است»، «من باور دارم که فلانی در سخنش صادق نیست» و مانند اینها تماماً از مصادیق باور مورد نظر ما خواهند بود. روشن است که مراد ما از باور صرفاً حالت روانی مربوطه است؛ اعم از این که صادق باشد یا نه. بنابراین بحث ما شامل باورهای کاذب نیز می‌شود.

۱. درعین حال با بررسی مفاهیم قرآنی، شاید بتوان گفت در میان مفاهیم به‌کار رفته در قرآن کریم، واژه ایمان و سپس یقین از سایر واژه‌ها به باور (البته باور یقینی و یا قریب به یقین) نزدیک‌تر باشد؛ زیرا ایمان از «امن» است که در لغت به معنای امنیت، سکون و آرامش نفس و از میان رفتن خوف و ترس است (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۵۰) که دلالت بر نوعی حالت روانی در انسان دارد و دلیل این که ایمان در قرآن کریم در مورد اعتقاد و باور انسان به‌کار رفته است، آن است که ایمان هرگونه شک و تردید و دودلی و اضطراب نسبت به متعلق خود (گزاره یا موضوع) را از میان می‌برد و اطمینان و امنیت روانی را برای انسان می‌آورد. ایمان افزون بر این به معنای تصدیق چیزی (در برابر تکذیب) به‌کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ ق: ۱۲/۱۳؛ الخلیل، ۱۴۱۴ ق: ۵۶؛ الجوهری، ۱۹۹۰: ۲۰۷۱/۵؛ تسنیم، جلد ۲، صفحه ۱۵۷). بر این اساس می‌توان گفت ایمان عبارت از پیوند روانی میان نفس انسان با موضوعی است که ایمان بدان تعلق گرفته است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۷-۲۷۹) نیز ایمان در مقابل و در تعارض با شک است ﴿لَتَعْلَمَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْآخِرَةِ مَن هُوَ مِنْهَا فِي سَكٍّ﴾ (سوره سبأ، آیه ۲۱). واژه ایمان در قرآن، هم در خصوص امور مطابق با واقع به‌کار رفته و هم غیر آن: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّغُوتِ﴾ (سوره نساء، آیه ۵۱). ﴿...وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (سوره عنکبوت، آیه ۵۲). ایمان قابل ارائه به صورت گزاره است: ﴿رَبَّنَا ءَامِنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۵۳).

اکنون که مراد از باور روشن شد، به بیان بحث اصلی مقاله، یعنی دیدگاه قرآن کریم درباره تأثیر و نقش خودبرتربینی یا تکبر به عنوان یکی از ویژگی‌های روانی انسان بر شکل‌گیری باور او می‌پردازیم.^۱

چیستی تکبر

تکبر در لغت، بزرگ دانستن خود و اظهار آن است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۹) این ویژگی در مورد خداوند روا و به‌جا است؛ زیرا حقیقتی نامتناهی است که هیچ محدودیت و ضعف و فتوری برای او متصور نیست ﴿السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾. (سوره حشر، آیه ۲۳) اما در مورد انسان که موجودی ضعیف، محدود و از میان‌رفتنی و وابسته به هزاران عامل بیرونی است که با تغییر هر یک از آنها ممکن است اصل هستی او به خطر بیفتد، به هیچ وجه جا ندارد و از رذایل اخلاقی محسوب می‌شود که مانع سعادت و کمالات دنیوی و اخروی می‌گردد. ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ﴾. (سوره غافر، آیه ۳۵) ﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾. (سوره زمر، آیه ۷۲)

انسان خودبرتربین یا متکبر خود را با دیگران مقایسه می‌کند و در این مقایسه خود را از آنان در برخی ویژگی‌ها (همچون زیبایی، قدرت جسمانی، موقعیت اجتماعی، نفوذ کلام و تصمیم، مال، امکانات، پیوندهای خانوادگی یا قبیله‌ای^۲ یا سازمانی یا...، علم، عبادت، سابقه در کار خیر، احترام مردم یا ترس آنها از او، وجود پیروان و یاران فراوان و مانند آن برتر می‌بیند و از این داوری و قضاوت خود احساس آرامش می‌کند و به همین دلیل بر حفظ آن کوشا است و بلکه این احساس را آگاهانه یا ناآگاهانه در ذهن و نیز رفتار خود به صورت توقعاتی از دیگران، همچون لزوم احترام ویژه، حفظ حریم و اظهار کوچکی آنان در برابر او، انتقادناپذیری و حتا نوع نگاه و سخن گفتن، بر صدر نشستن و تقدم دیگران برای سلام به او، بروز می‌دهد. (المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۶ ص ۲۶۹-۲۵۲؛ اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۳-۴۸)

گفتنی است که این روحیه، لزوماً تنها نسبت به مردم و انسان‌های عادی شکل نمی‌گیرد؛

۱. این بحث هم در شکل فردی و هم شکل گروهی، سازمانی و ملی قابل پیگیری است؛ اگرچه ما در اینجا برای رعایت اختصار، بیشتر بر وجه فردی آن تکیه می‌کنیم.
۲. و از همین نکته می‌توان رابطه میان تکبر و خودبرتربینی را با سنت پرستی مورد توجه قرار داد.

بلکه نسبت به انبیا علیهم‌السلام و به خداوند نیز صورت گرفته است: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ...﴾ و لَئِنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ لَأِنَّكُمْ إِذَا لَحِصْتُمْ ﴿ (سوره مؤمنون، آیات ۳۳ - ۳۴) ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿ (سوره مؤمنون، آیات ۴۵ - ۴۶). ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾. (سوره نازعات، آیه ۲۴)

در ریشه‌یابی علل پیدایش چنین روحیه غیر واقع‌بینانه‌ای در انسان، می‌توان گفت افزون بر کینه، حسد^۱ و بسیاری عوامل دیگر، اساسی‌ترین عامل، خودبزرگ‌بینی یا عجب است. عجب، یعنی خودبزرگ‌بینی، بی‌آن‌که لزوماً مقایسه‌ای بین خود و دیگران صورت گیرد؛ یعنی حتی اگر غیر از خود فرد، شخص دیگری وجود نداشته باشد، فرد خودبزرگ‌بین، خود و کارهای خود را بزرگ و خوب می‌بیند و نسبت به آنها با اعجاب و تحسین می‌نگرد. (المحجة البیضا فی تهذیب الاحیاء، ج ۶ ص ۲۶۹-۲۵۲؛ اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۸) البته این خودبزرگ‌بینی نیز به نوبه خود متأثر از احساس خودخواهی، خودمحوری و خودشیفتگی فرد در برابر حقیقت‌خواهی است. فرد خودخواه و خودمحور هم خود را محور و اساس همه چیز می‌داند.^۲ در چنین حالتی این فرد با در اختیار داشتن و یا احساس کاذب تملک چیزی، (همچون قدرت و زیبایی) به این باور می‌رسد که اولاً یا دیگران از این امکان محروم‌اند و یا اگر دارند، در مرتبه‌ای پایین‌تر از ویژگی‌های او قرار دارند، و ثانیاً سبب این همه شایستگی و برتری بلامنازع خود او است، نه عاملی دیگر.

قرآن کریم درباره قوم عاد که دچار این ویژگی بودند، چنین می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ (سوره فصلت، آیه ۱۵) آنان مردمانی خشن و جنگجو بودند که در سرزمین «احقاف» در ناحیه «حضر موت» یمن می‌زیستند و از نظر توانایی‌های مالی، دفاعی و مانند آن، برجستگی‌های آشکاری نسبت به همگان خود داشتند و از پیشرفت‌های تمدنی خیره‌کننده‌ای نیز برخوردار بودند که در شهرسازی و قصرها و قلعه‌های آنان جلوه‌گر می‌شد. این توانایی‌ها و برجستگی‌ها سبب شده بود که دچار بیماری خودبرتری‌بینی شوند؛

۱. سوره مائده، آیه ۸۲: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ ذَٰلِكَ بِأَن مِّنْهُمْ قَسِيسِينَ وَ رُهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾.
 ۲. بنابراین محوری‌ترین عنصری که مانع شکل‌گیری باور صادق و معرفت است، خودخواهی است.

به گونه‌ای که خود را از مردمان دیگر برتر ببینند. (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۳۷)

طبیعی است این کبر، نتایج ویرانگری دارد. متکبر به دلیل خودخواهی و توجه به خود و منافع خود، سعی در قبضه کردن موقعیت‌های مهم و سلطه بر دیگران را دارد؛ زیرا خود را شایسته‌تر از دیگران می‌بیند. ویژگی منفی دیگر او حرص است؛ تا به گمان خود دستاوردهایی را که بدان تکبر می‌ورزد، حفظ کند. از دست دادن فرصت‌های فراوان و با ارزش فردی و اجتماعی، تنهایی و از دست دادن دوستان و همراهان، جنگ و خونریزی به دلیل تکبرهای فردی و قومی و نژادی^۱، برانگیختن حس کینه و حسد و حس انتقامجوی دیگران به دلیل تحقیرشان و... همگی بخشی از نتایج خودبرتربینی است. (اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۷)

تکبر و معرفت

تکبر به مثابه سدّی بزرگ برای انسان جهت دستیابی به وضعیت بهتر و کمال است. انسان خودشیفته و خودبزرگ‌بین به دلیل آن که فهم درستی از عظمت و بزرگی واقعیت‌های پیرامونی خود و نیز محدودیت‌های وجودی خویش ندارد، طبعاً از ظرفیت‌های مهم جهان پیرامونی برای بهره‌گیری از آنها و افزودن آنها به خود برای گسترش وجودی خود و نیز از ظرفیت‌ها و جنبه‌های بالقوه خود برای گسترش وجودی، غافل می‌ماند و به برکه‌آبی تبدیل می‌شود که خود را از اتصال به اقیانوس شفاف و خروشان هستی محروم می‌کند و در محدودیت‌های خود حبس می‌شود. بسا دانشمندانی که به دلیل این بیماری روحی، نتوانستند با اندیشمندان همدوره خود تعامل کنند و این موجب شد که خود و جامعه را از دستیابی به کمال و پیشرفت محروم کنند. خودمحوری و خودبزرگ‌بینی به مثابه یک دیده‌بان و کنترل‌کننده، مجاری ادراکی فرد را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که معرفت‌هایی که با خودبزرگ‌بینی فاعل شناسایی در تعارض‌اند، اجازه ورود به ذهن و روح او را پیدا نکنند و اساساً قوای ادراکی را چنان تحت سیطره خود می‌گیرد و تدبیر می‌کند که چنین معرفت‌هایی را نشنود و نبیند: ﴿وَ إِذَا تَتَلَّوْا عَلَيْهِ ءَايٰتِنَا وَلٰٓئِى مُسْتَكْبِرًا كٰنَ لَمْ يَسْمَعْهَا كٰنَ فِىٓ اُذُنِهٖ وَقَرًّا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ﴾ (سوره لقمان، آیه ۷)

۱. ﴿اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلٰٓى الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا تُبٰٓعًا يَّسْتَضِعُّ طٰٓئِفَةً مِّنْهُمْ يَتَّبِعُ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحِىٓ نِسَاءَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ﴾ (سوره قصص، آیه ۴) ﴿فَقَالَ الْمَلٰٓئِكَةُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ مَا تَرَكَ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَ مَا تَرَكَ اَتْبَعَكَ اِلَّا الَّذِيْنَ هُمْ اَرَادْنَا بِاَدۡبِ الرّٰى وَ مَا تَرٰى لَكُمْ عَلٰٓىٰنَا مِنْ فَضَلٍۭ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كٰذِبِيْنَ﴾ (سوره هود، آیه ۲۷)

و هرگاه براهین و آیات، فزونی کیفی و کمی پیدا کند و کنترل درونی کافی نباشد، تکبر، فاعل شناسایی را به جلوگیری و سانسور فیزیکی وامی‌دارد که شکل حداقلی آن، طبق برخی از آیات، دست در گوش کردن برای نشنیدن و جامه به خود پیچیدن برای ندیدن (سوره نوح، آیه ۷) و وارد کردن اتهام مبنی بر دون‌پایه بودن پیروان انبیا (سوره هود، آیه ۲۷) و به تمسخر گرفتن (سوره هود، آیه ۳۸) و مانند آن، و شکل حد اکثری آن نیز قتل و اسارت مؤمنان است. (سوره قصص، آیه ۴)

این ویژگی اگر در روح انسان راسخ و مستقر گردد، در مقابل تمام دلایل روشن و محکم می‌ایستد و آنها را انکار می‌کند؛ حتی اگر بدیهی‌ترین امور باشد: **الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ** (سوره غافر، آیه ۳۵) **﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾**. (سوره اعراف، آیه ۱۴۶)

برخی از آیات قرآن، از زبان خودبزرگ‌بینان، علت اصلی مخالفت آنان را با حقیقت این‌گونه بیان می‌کند: اولاً چرا ورود معرفت جدید و حقیقت به دل و جان مخاطب، به دست آنان نبوده و شخصی دیگر (پیامبر) که به اعتقاد و بر اساس معیارهای آنان در مرتبه‌ای پایین‌تر از آنان و یا مانند آنان قرار دارد، ابلاغ شده است؟ و ثانیاً چرا افرادی که با او (نبی) همدلی و همراهی کرده‌اند، مردمانی هستند که به لحاظ اجتماعی جایگاه بالایی ندارند که پیوستن به آنها برخلاف شئون و موقعیت آنان نباشد؟ این اعتراض‌ها به شکلی روشن، موضع‌گیری در برابر معرفت صحیح به دلیل تکبر است: **﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَكُ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَكُ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئَابِ الرَّأْيِ وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾** (سوره هود، آیه ۲۷)

به این ترتیب، معنای این سخن آن است که اگر آورنده این پیام، ما بودیم و پیروان این فکر، کسانی از ما و یا هم‌شان ما بودند، می‌پذیرفتیم و اکنون که چنین نیست، سخن شما را مردود می‌دانیم و انکار می‌کنیم. این سخن در واقع زیر پا گذاشتن محتوای معرفت و محوریت دادن به عناصری است که کمترین نقشی در درستی و یا نادرستی سخن ندارند و تمام آنچه ظاهراً به صورت استدلال و محاجه با رسول یا نبی بیان می‌شود، پوشش ظاهری موضوع است تا مخالفت آنان موجه جلوه کند.

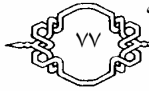
نکته دیگر درباره تکبر و تأثیر آن در جلوگیری از قبول باور درست، این است که چون فرد متکبر و خودخواه برای خود حریم خاصی را تعریف کرده است که نزدیک شدن به آن به معنای مخلدوش شدن و در معرض زوال قرار گرفتن آن است، هنگامی که به او انتقادی مستقیم یا غیر مستقیم می‌شود، او احساس می‌کند که هویتش در معرض هجوم قرار گرفته است که در صورت عدم دفاع از آن، نابودی و شکست برای او رقم خواهد خورد. با دعوت او به حقیقت، او احساس می‌کند که این هویت برکهای، هدف هجوم قرار گرفته و مخلدوش شده است و به جای خضوع در برابر حقیقت، بی‌هیچ دلیل معرفتی و موجهی در صدد مقابله و انکار حق به اشکال گوناگون برمی‌آید و علیه حقیقت می‌ایستد: ﴿الَّذِينَ يَجِدُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بَغْيًا سُلْطَنًا أَنَّهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾ (سوره غافر، آیه ۵۶)

چنین افرادی برای ارضای این وضعیت روانی، با تمسک به دلایل مختلف و جریان‌سازی تبلیغاتی سعی می‌کنند معرفت‌های صادق را به محاق ببرند و با انواع اتهامات، جایگاه تخیلی خود را حفظ کنند. سوره مدثر، در شرح روحیات فرد مستکبری که گویا ولید بن مغیره مخزومی بوده است) (تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۸) این واقعیت تلخ را گزارش می‌کند. او دچار این بیماری بود و برای مقابله با حقانیت قرآن کریم، به تأمل و برنامه‌ریزی و نیز بازنگری پرداخت و در نهایت با پشت کردن به حق و استکبار از آن، اعلام کرد که قرآن کار ساحرانه پیامبر است که دیگران به او آموخته‌اند: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَبَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَكَانَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ (سوره مدثر، آیات ۱۸ - ۲۵)

در توضیح این واقعیت که چگونه تکبر فرآیند فهم و توانایی‌های انسان را در دستیابی به واقع دچار خلل می‌کند، بررسی داستان ابلیس در قرآن و نافرمانی وی، ابعاد موضوع را تا حد قابل توجهی روشن می‌کند.^۱

در داستان ابلیس هنگامی که خداوند او را به سجده در برابر انسان امر می‌کند، او امتناع می‌ورزد. خداوند از او دلیل این نافرمانی را سؤال می‌کند و پاسخ او این است: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۲)

۱. اگرچه بحث ما در مورد انسان و معرفت انسانی است، ولی موجوداتی همچون ابلیس به لحاظ خصلت‌های نفسانی و اخلاقی و به‌طور خاص رذیلت خودبرتربینی، تفاوتی با انسان ندارند.



در اینجا ابلیس ابتدا مقایسه‌ای میان خود و انسان می‌کند:

۱. سجده تنها در برابر کسی درست است که شرافت و کمال وجودی‌اش بالاتر باشد.
۲. انسان، شرافت وجودی‌اش از من پایین‌تر است؛ زیرا از گل آفریده شده و من از آتش.

۳. بنابراین:

- الف. سجده من بر انسان که موجودی خاکی و پست‌تر از من است، جایز نیست.
- ب. اگر قرار است کسی (در مقایسه من با آدم) مسجود باشد، آن موجود من هستم، نه آدم؛ زیرا از شرافت وجودی بیشتری برخوردارم.

در اینجا تکبر وی باعث می‌شود که ابعاد قابل توجهی از واقعیت بر او مغفول بماند و او دچار چندین لغزش و خطا در فهم و استدلال شود:

اولاً، او به دلیل تکبر و خودبتربینی دچار نگاهی یک‌وجهی و فروگاهشی به انسان می‌شود و نگاه یک‌ساحتی به شیء و غفلت از دیگر ابعاد آن و سپس پنداشتن این که تمام هویت شیء در همان یک وجه است، غلط‌انداز است (همانند شخص کوری که از لمس خرطوم فیل نتیجه گرفته بود که فیل، ناودان است). اگرچه یک وجه انسان، گل بدبو ﴿هَمَّا مَسْنُونٌ﴾ (سوره حجر، آیه ۲۸) است، ولی وجه دیگر او ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است: ﴿فَلِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعَا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (سوره حجر، آیه ۲۹) شیطان فقط یکی از وجوه ماهیت انسان را دید و دچار خطا در نتیجه‌گیری شد.

ثانیاً، او در فرآیند محاسبه و نتیجه‌گیری خود، از بسیاری مقدمات معرفتی مؤثر در نتیجه‌گیری غفلت کرد؛ از جمله این که «این دستور از ناحیه خداوند است»، «او به همه مخلوقات از جمله انسان‌ها و مصالح آنان عالم است»، «او به بندگان هیچ ظلمی را روا نمی‌دارد»، «تمام افعال او مبتنی بر حکمت او است»، «او ارحم الراحمین است»، «تسلیم مطلق در برابر او، موجب سعادت بی‌پایان و کمال و عظمت بی‌حد وجودی است» و... بنابراین اگر امری به بندگان کند، قطعاً این امر مبتنی بر حکمت و خیر و مصلحت است؛ حتی اگر بنده دلیل آن را نداند. شیطان به دلیل خوی استکباری‌اش با غفلت از این مقدمات، فرآیند معرفت را از مسیر اصلی خود منحرف کرد و دچار خطا در نتیجه‌گیری و تصمیم‌گیری شد. او برخلاف ابراهیم در قضیه ذبح فرزند به دستور خدا، حتی این احتمال را نداد که شاید خداوند خواسته است با این دستور او و میزان ظرفیت او را در کمال بیشتر

ببازماید؛ زیرا اساسا هدف خلقت، دستیابی به معرفتها و کمالات بالاتر است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (سوره ملک، آیه ۲) در نتیجه با نافرمانی خود در برابر امر خداوند و به دلیل خودخواهی و تکبر، نه تنها خود را از ادامه مسیر کمال و دستیابی به جایگاهی والاتر، محروم کرد، بلکه موجبات انحطاط و سقوط خود را فراهم ساخت و از بهشت رانده شد: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصُّغُرِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳).

نکته جالب توجه دیگر در آیه شریفه، این است که خداوند میان احساس روانی خودبزرگبینی وی با کوچک شدن و حقیر شدن حیطة و مرتبه وجودی وی، رابطه مستقیمی برقرار کرده است تا نشان دهد که برای رسیدن به بزرگی و جایگاه برتر در هستی، باید راهی غیر از خودبرتربینی و خودبزرگبینی را برگزیند.

به هر روی، موجودی که می‌توانست به ملکوت آسمانها و زمین نظر کند و ذهن و روحش را غرق در معارف اعلی نماید ﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۸۵) این‌گونه در حضيض خودخواهی گرفتار آمد.

نتیجه‌گیری

براساس دیدگاه قرآن کریم خود برتر بینی یا تکبر نقش اساسی در شکل‌گیری باور انسانی دارد و می‌تواند دستیابی انسان به واقعیت را با مشکلات جدی مواجه سازد. و بر این اساس یکی از شروط لازم برای دستیابی به حقیقت و واقعیت پرهیز از خود برتر بینی است.

منابع

۱. آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۷ش)، بازخوانی نظریه ایمان به مثابه اراده معطوف به باور از ویلیام جیمز در فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی ش ۳۶، دانشگاه قم، قم: تابستان.
۲. ابن سینا (۱۴۰۴ ق)، الهیات شفا، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۳. -----، برهان شفا، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۴. ابن منظور (۱۴۰۵ ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوز.
۵. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف (۱۴۰۲ ق)، بیروت: دار الفکر.
۶. پورسینا، زهرا (۱۳۸۷ش)، تأثیر گناه بر معرفت در فصلنامه نامه مفید، شماره ۳۰، قم: دانشگاه مفید.
۷. پویمن، لوئیس پی (۱۳۸۷ش)، معرفت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، ترجمه رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۸۶ ش)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹ ش)، تسنیم، قم: اسرا.
۱۰. ----- (۱۳۷۹ ش)، ریحق مختوم در شرح حکمت متعالیه، قم: اسرا.
۱۱. ----- (۱۳۸۴ ش)، معرفت‌شناسی در قرآن، قم: اسرا.
۱۲. الجوهری، اسماعیل (۱۹۹۰م)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالعزیز عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۳. الفراهی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ ق)، کتاب العین، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. سبزواری، هادی (۱۳۶۹ ش)، شرح منظومه، با تعلیقه حسن زاده آملی، نشر ناب.
۱۵. طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۷ش)، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. ----- (۱۳۷۵ش)، شرح الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
۱۷. فارابی، ابونصر (۱۴۰۸ ق)، المنطقیات، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه و سید محمود مرعشی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۱۸. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی (۱۴۰۳ ق)، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، به تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶ ش)، شرح برهان شفا، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۰. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۲ ش)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۲۲. المظفر، الشیخ محمد رضا (۱۴۰۰ ق)، المنطق فیروز آبادی، قم.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۱ ش)، اخلاق در قرآن، قم: مدرسه الامام علی ابن ابیطالب.
۲۴. ----- (۱۳۷۴ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۵. میری، سیدمحسن (۱۳۸۹ ش)، تحلیل معرفت گزاره ای از منظر معرفت شناسی غربی و اسلامی با تاکید بر نقض گتیه منتشرشده در فصلنامه پژوهشی اسراء ش ۱، قم: تابستان.
26. McDowell, J., 1973, Plato's Theaetetus, Oxford: The Clarendon Plato Series.
27. Moser, Paul K. (1993) 'Tripartite definition of Knowledge' in J. Dancy and E. Sosa (Eds) A Companion to Epistemology, Oxford: Blackwell.
28. Pojman, Lois P. (2001) What Can We Know? An Introduction to the Theory of Knowledge, 2th edition, Wadthworth.
29. Schwitzgebel, Eric, "Belief", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2010 Edition), Edward N. Zalta (ed.): <http://plato.stanford.edu/entries/belief/>